

خلاصه سخنرانی

آقای سید حسین نصر

امستان دانشگاه تهران

درباره

ایرانیان و فلسفه اسلامی

در تاریخ

۴۹۱۲۶

به قلم : دکتر سید حسین نصر

استاد دانشگاه تهران

« ایرانیان و فلسفه اسلامی »

اکنون که همواره سخن از فرهنگ ایران به میان می‌آید و علاقه به جنبه‌های تجسمی و هنری این فرهنگ که در عالم اشکال و صور متجلی است نشان داده میشود، لازم است بیش از پیش به ریشه‌اصولی تمام این تجلیات که مانند نیروی حیاتی بدن این فرهنگ بوده و طی قرون اعضای آنرا تحرك بخشیده است، یعنی اندیشه و تفکر و یا فلسفه به معنای اصیل آن، توجه شود. این امر مخصوصاً در ایران معاصر لازم است، چون اولاً ایران وارث یکی از غنی‌ترین میراث‌های فلسفی و عقلانی جهان است، و ثانیاً امروزه به اندازه‌کافی فکر نمیشود و اهمیت تعقل و اندیشه اصیل که تنها راه حفظ استقلال يك فرهنگ است برای اکثر مردمان روشن نیست. وانگهی گروهی در ایران آنچنان در حالت رعب و بهت‌زدگی در مقابل غرب قرار گرفته‌اند که امکان تفکر در آنان تضعیف شده و نیروی عادی فکری آنان به‌حال فلجی درآمده است. گروهی دیگر چون از سنت فکری ایران غافل‌اند می‌اندیشند که چون ما قبلاً تفکر و اندیشه منطقی و فلسفی نداشتیم، پس اکنون نیز امکان احیای تفکر اصیل از برای ما امکان‌پذیر نیست. و این نیست مگر نتیجه جهل‌کامل از سابقه فلسفی و حکمی این سرزمین که در تمام جهان کم‌نظیر است.

این عدم توجه به سنت علمی و فلسفی ایران در کوشش در جوان نشان دادن دانشگاه‌های ما دیده می‌شود. در غرب برعکس همواره کوشیده‌اند ریشه تاریخی دارالعلم‌ها را حتی المقدور به عقب برند و مدارسی را که در بدو امر مدرسه الهیات مسیحی بوده و بعداً براساس آن دانشگاه‌ها بنا شد جزو تاریخ آن دانشگاه خوانند و به این نحو تاریخ دانشگاه‌هایی را از قبیل اکسفورد و سالامانکا و پاریس را از قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی آغاز کنند. وضع دانشگاه‌های ما در ایران نیز درست همین است. آنها نیز باز می‌گردد بسوابق درخشان قرون پنجم و ششم (و در مورد چندیشاپور به دوسه قرن قبل از ظهور اسلام) و باید الحق مدارس و دارالعلم‌های قدیم ایران را در شهرهایی مانند اصفهان و شیراز و مشهد (طوس) و طهران (ری) آغاز تاریخ دانشگاه‌های کنونی ما دانست. اگر توجهی به این امر نمی‌شود همانا بعلم عدم علاقه به سنت قدیمی علم و فلسفه در ایران و ریشه‌های عمیق تاریخی دانش و دانش پژوهی در این سرزمین است.

بحث ما در باره ایرانیان و فلسفه اسلامی در دو بخش است که اولی مربوط است به اهمیت تفکر فلسفی در ایران و دومی به تجزیه و تحلیل تاریخ و تحول فلسفه اسلامی. باید توجه داشت که تا هنگامی که یک قوم و ملت زنده است و فرهنگ آن استمرار و بقای خود را حفظ کرده است گذشته و تاریخ آن مرده نیست بلکه افراد این ملت این گذشته را بصورت واقعی زنده در زمان حال حمل میکنند و پیوسته آنرا الهام بخش اعمال و افکار خود قرار می‌دهند. این امر مخصوصاً درباره حکمت صدق میکند که بیشتر با معقولات و مجردات سر و کار دارد و طبعاً از زمان و مکان و محدودیت‌های آن بری است بخصوص اگر حکمت و فلسفه را بمعنای شرقی آن در نظر گیریم و نه بصورت یک سلسله سلیقه‌های فردی در عالم اندیشه که از بعد از دوران رنسانس بصورت فلسفه در غرب پدید آمده است. سنت فکری گذشته حقیقی است که

انسان در خود حمل میکند و با کمک آن آینده خود را می‌سازد. این امر مخصوصاً در ایران صادق است که دارای سوابق بسیار معتد و عمیق فکری است و روح و فکر مردمانش از تار و پود قرن‌ها حکمت و عرفان و کلام که اکثراً در ایران با هم توأم بوده تنیده شده است.

طرد این سنت فکری به ویژه در وضع فعلی عجیب است چون درست در همین لحظه که برخی از متجددین در ایران سخت در کوشش از بین بردن سنن فکری و معنوی خود و حمله به آن هستند، غرب که این متجددین پیوسته از آن تقلید می‌کنند در مرداب جهل خود از حکمت الهی و عرفان غوطه‌ور و در حال غرق شدن است و هوشمندان آن مرز و بوم در تکاپوی دسترسی به حکمت و عرفان شرقی هستند، و کمتر رفته‌ای امروزه در دانشگاه‌های ممتاز غرب مانند حکمت و ادیان شرقی جلب نظر میکند. همانطور که شهرهای شلوغ و جنون آمیز امروز سخت محتاج فضای سبز و باغ است تا سلامت جسمانی مردم حفظ شود، حکمت و عرفان به صورت یک ضرورت حیاتی درآمده است که فقط با توسل به آن میتوان به صلح و آرامش در محیط پرتشنج و سروصدای امروز دست یافت و سلامت روحی را حفظ کرد. وانگهی در عالمی که از نتایج نفس سبع و سرکش بشر سخت در عذاب است چه نیروئی جز حکمت و عرفان و دین میتواند از دلهای نفس اماره را مغلوب سازد و نفس سرکش را مهار کند.

اکنون که چهلین و دو هزار و پانصد و نود و یکمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران برگزار میشود و همگی صحبت از دو هزار و پانصد و نود و یکمین سال و بلکه چندین هزار سال هنر و پاساژمان سیاسی و اداری در ایران میکنند، باید توجه خاص به تاریخ پر سابقه تفکر و اندیشه نیز داشت. منتهی در قلمرو فکری و فلسفی در واقع دوران اسلامی آغاز غیر جدیدی است که در آن در اثر برکت و جوی قرآنی بر زمین پر استعداد ایران نهرهای فکری

خود را به بار آورد و جهانی را متمتع ساخت . گسترش اسلام در ایران و استقرار آن امری ظاهری نبود مانند عوض کردن لباس از نوعی بنوعی دیگر ، بلکه تحولی بود بس عمیق که تا باطن روح مردم این سرزمین را تحت تأثیر خود قرار داد و آنها را آنچنان با دین جدید اسلام عجین ساخت که آنان خود مشعلدار تمدن جدید - التأسیس اسلامی شدند و مخصوصاً در علوم عقلی و بالخصوص فلسفه ، ایران مهد اصلی توسعه این علوم شد .

این مسأله اتصال و انفصال دو دوره تاریخ ایران ، یعنی پیش از اسلام و بعد از اسلام ، مسأله‌ای است عمیق و در عین حال حل آن از برای ایرانیان معاصر امری حیاتی . لازم است نسل جدید همان پیوندی را که همواره ایرانیان بین گذشته پیش از اسلام و دوران اسلامی خود احساس میکردند حفظ کنند و مانند فلان دهاتی نیشابوری که در ایام عاشورا هم در تعزیه حضرت امام حسین (ع) شرکت میکند و هم در تعزیه رستم و سهراب و یا حکمای اشراقی در قلمرو فلسفه که بین حکمای فرس و عرفای اسلامی آنچنان پیوندی ایجاد کرده بودند که در عالم اشراق انفصال و جدائی بین آن دو احساس نمیشود حفظ کنند .

از این رفتن این وحدت در دیدگاه بعضی از ایرانیان معاصر در نتیجه ضربتی است که تمدن غرب بر بیکر تمام تمدن های آسیا وارد آورده و در روح آنانکه تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار گرفتند شکافی بین عواملی که از وحدت آن تمدنهای مختلف شرق به وجود آمده است ایجاد کرده است . در ایران این شکاف بین دو دوره فرهنگ ایران در بین متجددین و افراد غرب زده در نزاع در مورد کلمات دیده میشود . شور و هیجان و تعصبی که بعضی ها در مباحث کلمات بکار میبرند و میخواهند کلمات بسیار اصیل فارسی را که از لحاظ تاریخی از زبان عربی وارد فارسی شده است از بین ببرند ، در واقع مربوط به احساسات دینی و کلامی است که به این صورت جلوه میکند و مرتبط

است به شکافی که در درون روح این نوع افراد پدید آمده است و باید هرچه زودتر برای حفظ فرهنگ و تمدن این سرزمین التیام یابد و این اثر مستقیم غرب زدگی و بردگی فکری برطرف شود.

امتحان قدرت فرهنگ های فعلی شرق در همین است که تا چه حد هر یک خواهد توانست در مقابل ضربه شکننده غرب وحدت خود را حفظ کند و از جدا شدن و نزاع بین عواملی که هر یک از این فرهنگ ها را بوجود آورده است جلوگیری کند. صرف بحث در بلوه لغاتی که قرنها است در زبان فلسفی جای گرفته است علامت پیدایش ضعف در فرهنگ جدید ایران است و نشانه‌ای است از درهم پاشیدن آن وحدتی که فرهنگ ایران قرن‌ها است بر اساس آن نهاده شده است. باید پرسید آیا ژاپنی‌ها نیز به علت اختلافات اساسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی باچینی‌ها تمام نفوذ زبان و فرهنگ چینی را که قرن‌ها پیش به آن دیار آمد طرد می‌کنند. . . ؟

بسیاری از درخشان‌ترین جلوات تمدن و هنر و اندیشه از برخورد بین یک دین و یک قوم در لحظه‌ای خاص از تاریخ بوجود آمده است. در عالم تفکر و فلسفه چنین برخوردی خلاق و سازنده بین ایرانیان و اسلام از همان آغاز امر به وقوع پیوست. زمینه خلاقیت فلسفی در ایران مهیا بود و احتیاج فقط به فیضی بود که از طریق وحی اسلامی بر آن دمیده شد. با تحول عمیق روحی که در ایران در اثر گسترش اسلام رخ داد نیروی تفکر انتزاعی ناگهان در بین مردم ایران زمین بیدار شد. البته قبلاً نیز تفکر فلسفی و علمی تاحدی وجود داشت، ولی در کمیت و کیفیت تسوجه ایرانیان به علوم نظری اعم از فلسفه و علوم طبیعی و ریاضی در دوران اسلامی و قبل از اسلام تفاوت فراوان دارد و میتوان به یقین گفت که مسلمان شدن ایرانیان نه تنها دسترسی به میراث علمی ملل دیگر را آسانتر ساخت بلکه در درون روح و فکر ایرانیان یک نوع تحول کیفی پدید آورد که جهت فعالیت نیروی فکری آنها را

تغییر داد و بیش از گذشته آن‌ها را به قلمرو فعالیت در علوم نظری کشانید. و اما اینکه دلیل چنین تحولی چیست متأسفانه تاکنون این امر به دقت بررسی نشده است. شاید علاوه بر عوامل تاریخی و اینکه اسلام اهمیت خاص از برای دنبال کردن دانش و معرفت قائل است، «انتزاعی» بودن وحی اسلامی در مقابل جنبه نسبتاً اساطیری ترادیدان ایران در دوران قبل از اسلام خود عامل مؤثری در تقویت علوم انتزاعی در دامن تمدن جدید التأسیس اسلامی بوده است.

دوران ساسانی بدون شك از درخشانترین ادوار تاریخ ایران است و حتی در مقیاس جهانی ارزشی بس والادارد، لکن تجلیات بزرگ در این عصر در قلمرو موسیقی و نساجی و معماری و سایر هنرهای تجسمی است. تاق‌های ساسانی بر روی هنر یزاس و اسلامی تأثیر گذشت و فن معماری آن عصر هنوز غیر مستقیم در بناهای زیبای شهر اصفهان و سایر بلاد اسلامی دیده میشود.

عصر ساسانی در این هنرها و نیز در امور اداری و شهرسازی و غیره همانطور درخشان بوده است که قرون چهارم تا هفتم هجری در ریاضیات و پزشکی و فلسفه، و هیچ احتیاج نیست ما از برای عصر ساسانی تاریخ کاذب بسازیم و بگوئیم ده‌ها بوعلی و خواجه نصیرها در آن عصر بوده‌اند که آثارشان بکلی از بین رفته است. هر نهضت مهم علمی و فلسفی در تاریخ بشر اثر خود را باقی میگذارد حتی اگر نوشته‌های اولیه و اصیل آن نهضت از بین رود. ادعای بعضی‌ها را که میخواهند به علت تعصب زیاده از حد تاریخ‌سازی کنند نمیتوان به هیچ وجه از لحاظ تاریخ علوم و فلسفه قابل قبول دانست.

واقعیت امر اینست که در عصر ساسانی تاحدی فعالیت‌های علمی مخصوصاً در دو سه قرن آخر آن وجود داشته است و يك تفکر عمیق فلسفی نیز در دامن آئین مزدائی بوده است که در کتبی مانند بدھشن و مینو خرد و چگندگمانیک و بیچار

دیده میشود. ولی بیشتر فعالیت فکری و خلاقیت ایرانیان در زمینه‌های هنر و ساختمان و مملکت داری بوده است همانطور که در دوران اسلامی بیشتر نیروی فکری ایرانیان صرف علوم نظری و فلسفه و سایر علوم اسلامی شد. انتظار رسائل علیحده در ریاضیات و فلسفه در دوران ساسانی به مقیاس آنچه در عصر اسلامی دیده میشود بیهوده است و مبتنی بر بی توجهی به نبوغ خاص هر عصر و دوره از تمدن یک ملت و ماهیت آن است. البته رسایلی چند در منطق و فلسفه و غیره بزبان پهلوی نوشته و یا ترجمه شد که متن برخی از آنها و نام برخی دیگر باقی است، لکن اگر تمام آنها را باهم جمع کنیم یقیناً از لحاظ کیفیت و کمیت قابل قیاس با آنچه ایرانیان در یکی دو قرن اول دوران اسلامی بوجود آوردند نخواهد بود.

آنچه در پایان دوره ساسانی از لحاظ علمی پدید آمده بود در دوران اسلامی صد چندان بیشتر شد و در دامن تمدنی جدید ایرانیان که نیروی فکریشان به صورتی حیرت انگیز تقویت و توسعه یافته بود خود عامل اصلی در ساختن و ایجاد علوم عقلی اسلامی شدند. تمدن اسلامی بدون اینکه قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی در پشت معارف و علوم یونانی و سریانی و غیره ایستاده باشد خود از درون احتیاج به تسلط بر علوم را احساس کرد و بصورتی که در تاریخ کم نظیر است به سرعت اکثر کتب مهم علمی را بزبان عربی درآورد و پایه فعالیت مستقل را در علوم اسلامی بنا کرد.

حتی در ترجمه به عربی و ایجاد زبان نثر علمی ایرانیان مخصوصاً ابن مقفع سهمی عظیم داشتند. علت اینکه چرا ایرانیان تا این حد به علوم توجه کردند و در نهضت ترجمه شرکت کردند بحثی است علیحده که نمیتوان در اینجا به آن پرداخت. (۱)

(۱) رجوع شود به مقدمه «معارف اسلامی در جهان معاصر» به قلم دکتر سید حسین نصر، تهران، ۱۳۴۹

کافی است فقط از اهمیت طبقه دبیران و کاتبان که اکثر ایرانی بودند آگاه شد و سهم آنان را که علاوه بر قاضیان و مفسران و سایر علمای دینی تنها طبقه دانشمند و دارای سواد و قدرت نوشتن بودند در توسعه علوم عقلی بررسی کرد. البته مترجمان همگی ایرانی نبودند بلکه بعضی از مهمترین آنها متعلق به اقلیت‌های مذهبی مخصوصاً مسیحیت و مذهب صابئین حران بودند ولی بهر حال اهمیت ایرانیان نه تنها در ترویج بلکه در ترجمه علوم نظری به عربی اساسی است. در مورد نفس علوم عقلی اسلامی نیز نباید غلو کرد. بدیهی است که تمام دانشمندان اسلامی ایرانی نبودند ولی حتی اگر نیمی یا دوسوم آنان ایرانی بودند این امر با توجه به جمعیت ایران در مقابل تمام دارالاسلام خود حیرت انگیز است مخصوصاً که در قلمرو فلسفه شاید بتوان گفت قریب به نود درصد از تمام فلاسفه اسلامی ایرانی و یا وابسته به حوزه ایرانی فرهنگ اسلامی بوده‌اند در حالیکه در ترویج سایر علوم اعراب و ایرانیان مشترکاً سهیم بودند.



با وجود این حقیقت، بر همه آشکار است که اولین فردی که به تألیف در باره فلسفه بزبان عربی پرداخت و اولین قدم را در ایجاد يك مکتب فلسفه اسلامی برداشت کندی بود که آثار حکمای بعدی اسلام بر اساس نوشته‌های او استوار است. کندی از نژاد عرب از قبیله کنده بود و در محیطی مخلوط از نفوذ عرب و ایرانی یعنی بصره و کوفه تربیت یافت. لیکن شخصیتی دیگر در کتب اخلاف کندی ذکر شده است که گرچه از او اثری مستقل باقی نیست، صرف ذکر نام و نشان او از لحاظ رابطه ایرانیان با فلسفه اسلامی مهم است و حتی يك جنبه تمثیلی دارد. او ابوالعباس ایرانشهری است که ناهش را ناصر خسرو و بیرونی و دیگران به احترام یاد کرده‌اند و او را نخستین فردی در اسلام خوانده‌اند که به تحقیق در باره فلسفه پرداخت. گرچه ایرانشهر اشاره به اطراف نیشابور است و نه ایران زمین، نام ایسن حکیم مجهول‌الهویه و

اینکه او برای اولین بار در اسلام به فلسفه پرداخت حاکی از پیوند عمیق بین ایرانیان و فلسفه اسلامی است و نشانی است در صفحات تارخ از واقعیتی که بعداً در تاریخ به ثبوت رسید ، یعنی جلوه‌گر شدن سرزمین ایران بصورت موطن اصلی فلسفه و حکمت الهی .

رابطه عمیق ایران و فلسفه اسلامی از اولین دوران در شاگردان کندی نیز دیده میشود . بین شاگردان این نابغه بزرگ که شالوده حکمت مشائی را ریخت و صحنه را از برای فارابی و بوعلی آماده ساخت معروف ترینشان ابو زید بلخی و ابو معشر بلخی و احمد بن طیب سرخسی اند که در رشته های جغرافیا و نجوم و موسیقی و حکمت اشتهار داشتند و آخرین آنها شاید بزرگترین فیلسوف بین تربیت شدگان کندی بود . نام این حکما خود حاکی از اهمیت روز افزون خراسان در صحنه فلسفه است و دیری نمیپاید که خراسان بجای بغداد مرکز اساسی فعالیت در علوم عقلی و مخصوصاً فلسفه میشود .

جای تعجب است که علی رغم پایتخت بودن بغداد و اهمیت سیاسی و اقتصادی آن و مرکزیتی که در قرن سوم از لحاظ علمی یافته بود ، به سرعت مرکز ثقل تفکر فلسفی به ایران منتقل شد ، و نیم قرن پس از کندی شهرهای خراسان با بغداد رقابت داشت و تا آغاز قرن پنجم مرکز فلسفه به کلی به ایران منتقل شده بود .

پس از شاگردان فوق الذکر کندی که از اهالی بلخ و سرخس بودند ، دوم فیلسوف بزرگ مکتب مشائی که بسیاری او را بیش از کندی مؤسس فلسفه اسلامی میدانند، یعنی ابو نصر فارابی، باز از خراسان بود و نیمه اول حیات خود را در فاراب به نزدیکی وسیع گذرانیده بود . نکته قابل توجه اینست که هنگامیکه فارابی به بغداد آمد مردی عالم و دانا بود چنانکه حوزه علمی بغداد او را محترم میشمارد . پس معلوم میشود که او در همان زادگاه خود توانسته بود در خدمت استادانی در زمینه

علوم عقلی تلمذکند و حوزه ای در این علوم در همان زمان در خراسان بوده است ، ولی متأسفانه از نام و نشان این استادان به جز اندک اطلاع چیزی در دست نیست .

فارابی باز نیم دوم عمر خود را در بغداد و سپس حلب گذرانید و در آن شهر دارفانی را بدزد گفت . شخصی که حلقه واسط بین او و ابن سینا است و اصلاً رابطه ای باحوزه بغداد نداشت ابوالحسن عامری است که از نیشابور برخاست و تقریباً تمام عمر خود را در زادگاه خود گذرانید و در سفر کوتاهی که به بغداد کرد آنچنان در محیط آن شهر بزرگ احساس غربت کرد که قبل از توقف طبیعی هر مسافر آن زمان باردگر رخت سفر بربست و عازم خراسان شد . گرچه عامری تحت الشعاع شیخ الرئیس قرار گرفت و آثارش که حائز اهمیت فراوان است به دست فراموشی سپرده شد ، او حکیمی والاقدر بود و با او شاید بتوان گفت برای بار اول خراسان گوی سبقت را در زمینه فلسفه اسلامی از سایر بلاد اسلامی ربود . اکنون که پس از مدتها بی توجهی آثار عامری بار دگر مورد بحث و تحلیل دانشمندان قرار گرفته است یقیناً سهم او و شاگردانش چون ابن هندو در استقرار حوزه فلسفی در ایران بهتر روشن خواهد شد . گرچه با توجه به تاریخ حیات او و ابن سینا و ملاقاتش با شیخ الرئیس به نظر غیر ممکن مینماید ، شهرتی که مکاتبات و ملاقات بین آن دو بعداً در ایران به دست آورد حاکی از اهمیت عامری به عنوان رابطه بین فارابی و بزرگترین فیلسوف مشائی یعنی بوعلی است . پس از عامری ایران برای همیشه مرکز اصلی فلسفه اسلامی قرار گرفت و تا به امروز این مقام را دارا است .

البته انتقال قطعی مرکز فلسفه اسلامی به ایران بیش از هر چیز مرهون شخصیت بی همتای علمی و فلسفی ابن سینا بود . او متفکری بود آنچنان بلند پایه بانفوذی آنچنان عمیق که مہر افکارش برای همیشه بر چهره تفکر اسلامی نقش بست و در هر جا و هر زمان سخن از حکمت و کلام و عرفان اسلامی به میان آمده است نور تفکر او بر آن

تاییده است. شیخ هیچگاه قدم از همدان و اصفهان به غرب فراتر نگذارد و شاگردان معروفش نیز همگی از دیار ایران بودند و حوزه او برای همیشه این دیدار را در نظر همه مسلمانین منزلگه اصلی حکمت اسلامی جلوه گر ساخت.

پس از قرن چهارم فلسفه اسلامی هیچگاه از حوزه نفوذ فرهنگ اسلامی ایران به دور نبوده است به استثنای مکتب بزرگ مشائی از اندلس که تا قرنی پس از ابن سینا رونق داشت و سپس روبرو افول گذاشت و آخرین شخصیت آن ابن سبعین درمکه معظمه درگذشت. حتی حکمت و کلامی که در دوران فاطمیان در مصر رواج داشت رابطه مستقیم با ایران داشت چنانکه از نام بزرگترین فلاسفه اسمعیلی که فلسفه اسمعیلی فاطمیان را به وجود آوردند، به استثنای قاضی نعمان، همگی ایرانی بودند و معروفترین آنها مانند ابوحاتم رازی صاحب کتاب الاصلاح و حمیدالدین کرمانی صاحب راحة العقل و ناصر خسرو که تمام آثار فلسفی خود را به فارسی نگاشت و المؤید بالله شیرازی در ایران نشو و نما کردند و بعداً به مصر سفر کردند و با تمام عمر را در ایران گذراندند.

ابن خلدون نیز که او را پایه گذار فلسفه تاریخ دانند و آخرین فیلسوف عرب شمارند گرچه در تونس میزیست علاقه اش به فلسفه از طریق یکی از شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی است که به مغرب سفر کرده بود. بیجهت نیست که در مقدمه معروف خود ابن خلدون ایران و بلاد شرقی اسلام را مقر اصلی علوم عقلی اسلامی میدانند. پس در مکتب مشائی که با کندی شروع میشود روز به روز بر اهمیت خراسان و سایر بلاد ایران افزوده میشود تا با عامری و شیخ الرئیس مرکز این فلسفه به کلی در ایران قرار میگیرد.

ولی در همین زمان حوزه های دیگر فلسفی نیز وجود داشته است که موازی با مکتب معروف تر مشائی در دامن اسلام توسعه یافت، ولی متأسفانه تاکنون خیلی

کم به آن توجه شده است. یکی از این حوزه‌ها فلسفه اسمعیلی است که به آن اشارت رفت و دیگری مکتب هرمسی و فیثاغوری که در آن علاقه به عرفان و حکمت ذوقی با توجه خاص به علوم ریاضی و نیز کیمیا و سایر علوم غریبه توأم بود. این فلسفه که بیشتر از راه حرائیان به دست مسلمین رسید از همان بدو پیدایش تمدن اسلامی نظر گروهی از متفکران اسلامی را به خود جلب کرد و مخصوصاً در محافل شیعی، چه دوازده امامی و چه اسمعیلی، مورد غور و بررسی قرار گرفت و برخی از عناصر آن در پیکر تفکر اسلامی جذب شد.

میدانیم که جابر بن حیان مؤسس مکتب کیمیا در اسلام از شاگردان حضرت صادق (ع) بود و حضرت رضا (ع) با عمران صابی مصاحباتی داشت. گرچه اصل نژادی جابر روشن نیست و شاید از قبیلۀ عزدا از اعراب بوده است. او بزرگ شده خراسان است و لقب طوسی او به همین جهت است. آثار متعددی که از او باقی است و یا توسط پیروان مکتب او بعداً تألیف شده است نه تنها اصول کیمیا را در بر دارد بلکه از لحاظ فلسفه و مخصوصاً جهان‌شناسی دارای اهمیت فراوان است و منشاء آن نوع طبیعیات و جهان‌شناسی است که بعداً توسط کیمیاگران توسعه یافت. حتی رازی که فیلسوفی بود مستقل و مخالف با مکتب مشائی، در آثارش سخت تحت تأثیر جابر قرار داشت و نام دوازده رسالۀ کیمیائی او عیناً عناوین رسائل مجموعه جابری است.

اخوان صفا نیز متعلق به این مکتب هرمسی و فیثاغورثی هستند ولی بیشتر به ریاضیات توجه داشتند تا به کیمیا. آنانرا می توان در زمرۀ فلاسفه اسمعیلی آورد گرچه هویت حتمی صاحبان رسائل هنوز روشن نیست. قدر مسلم اینکه آنها نیز مانند جابر و رازی وابسته به حوزه‌های علمی ایران بودند. در قرون بعدی کیمیاگری و فلسفه هرمسی وابسته به آن در سایر بلاد اسلامی گسترش فراوان یافت و افرادی برجسته

در این زمینه در مصر و مغرب و اندلس ظهور کردند مانند ابوالقاسم مجریطی حکیم و کیمیاگر بزرگ اندلس، ولی دوران اولیه این مکتب تقریباً تمام در انحصار علما و حکمای ایران و بین‌النهرین است و نفوذ جابر و رازی از یک سو و رسائل اخوان صفا از سوی دیگر در تمام ادوار بعدی تاریخ این مکتب مهم دیده میشود. در بعضی موارد نیز این نحوه اندیشه با فلسفه اسمعیلی توأم شد چنانکه اسمعیلیه، بعد اصلاً مجموعه جابری و رسائل اخوان صفا را از خود می دانستند، و انگهی بین جهانشناسی ام‌الکتاب که اولین اثر نوشته اسمعیلی است و برخی از عناصر جهانشناسی محمد بن زکریای رازی تشابهی وجود دارد گرچه محمد بن زکریا سخت مورد حمله داعیان اسمعیلی از قبیل ابوحاتم رازی و ناصر خسرو قرار گرفت.

از قرن پنجم تا قرن هفتم فلسفه استدلالی در خسوف بود و علم کلام و نیز تصوف بر افق فکری مسلمانان حکومت میکرد (۱) افول نسبی فلسفه در این عصر علیرغم ادامه مکتب شیخ الرئیس و ظهور خیام که حکیمی بزرگ بود، به علت تقویت کلام اشعری در عصر سلاجقه و مخصوصاً تحریم تدریس فلسفه مشائی در مدرسه‌های رسمی دینی مانند نظامیه‌ها بود. به‌علل سیاسی و دینی خواجه نظام‌الملک در وقفنامه نظامیه‌ها تدریس همه علوم را بجز فلسفه مشائی جایز شمرد. این عدم توجه به فلسفه طبعاً

۱ - اینجانب تاریخ فلسفه اسلامی را در ایران به چهار دوره تقسیم کرده است که اولی تا قرن پنجم و دوره توسعه و کمال فلسفه مشائی، دومی از قرن پنجم تا هفتم عصر حمله کلام اشعری بر فلسفه، سومی از قرن هفتم تا دهم دوران ظهور حکمت اشرافی و احیای فلسفه مشائی و امتزاج مکتب‌های مختلف فلسفی، و چهارم از دوران صفویه به بعد که عصر ظهور میرداماد و ملاصدرا و پیدایش حکمت متعالیه است. البته این تقسیم بندی مطلق نیست و بیشتر جهت کمک در تنظیم سیر مکتب‌های مختلف فکریست. رجوع شود به «معارف اسلامی در جهان معاصر»، فصل دوم. و نیز «فلسفه در اعصار تاریخ ایران» به قلم دکتر سیدحسین نصر، در کتاب «سیر علم در ایران» که توسط وزارت علوم و آموزش عالی بزودی انتشار می‌یابد.

باعث رکود موقتی آن شد و نیز حمله کلام و تصوف جهت تفکر فلسفی را بتدریج به کلی تغییر داد.

مؤسس مکتب کلام اشعری ابوالحسن اشعری عرب بود و اولین مفسر بزرگ افکار او ابوبکر باقلانی نیز از اعراب بغداد بود، لکن به تدریج توسعه علم کلام نیز بیشتر در قرن پنجم و ششم به دست متکلمان ایرانی انجام یافت. نزاع بین کلام و فلسفه خود کلام را جنبه‌ای استدلالی و تا حدی فلسفی بخشید و کلامی پخته و مستدل بوجود آورد که تا به امروز در تمام کشورهای اهل تسنن از اندونزی تا صحرای افریقا تدریس میشود. اگر به کتبی که در این عصر طلائی کلام به وجود آمد و تا امروز کتب مهم درسی این نوع مدارس دینی در جهان تسنن است بشکریم شاید از هویت نگارندگان آن تعجب کنیم. اینها افرادی هستند مانند امام الحرمین جوینی و غزالی، معروفترین متکلم و متفکر اسلامی در خارج از ایران، و امام فخر رازی و بعداً ایچی و تفتازانی و میرسید شریف جرجانی که متعلق به حوزه شیراز در قرون بعدی‌اند.

در این عصر حمله به فلسفه استدلالی، آثار مهمی که برضد این فلسفه نوشته میشود از همین متکلمان ایرانی است مانند شهرستانی و غزالی و امام فخر رازی، البته مهمترین کتبی که علیه فلسفه مشائی نگاشته شد تهافت الفلاسفه غزالی و شرح اشارات رازی است که علیرغم مخالفت آن با فلسفه وارد تاریخ شد.

آنانکه ایران را فقط سرزمین فلسفه و علوم عقلی و بامحل ظهور فرق مختلف اسلامی میشناسند شاید از سهم اساسی دانشمندان این سرزمین در توسعه و بسط کلام اهل تسنن آگاه نباشند، ولی متکلمان اشعری مذهب ایران در این دوره آنچنان آثار مهمی در کلام بوجود آوردند که تا به امروز نام و آثارشان زبانزد تمام طلاب علوم دینی در سایر ممالک اسلامی است.

در پایان دوران سلاجقه نابغه ای کم نظیر به نام شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی

مکتب اشراق را تأسیس کرد، و گرچه او در حلب دارفانی را بدرود گفت پس از يك قرن مکتبش در ایران توسط شهرزوری و قطب‌الدین شیرازی و دیگران دنبال شد و ایران سرزمین اصلی توسعه حکمت اشراقی قرار گرفت (۱). نسلی بعد از او عارف نامی اندلس شیخ اکبر محی‌الدین بن عربی مکتب عرفان نظری را بنیان‌گذاری کرد. لکن گرچه خود عرب بود و در دمشق وفات یافت مکتب او نیز به سرعت در ایران بسط یافت و آنچنان در این دیار مستقر شد که طبق احصاء یکی از دانشمندان (۲) از ۱۵۰ شرحی که بر شاهکار او فصوص‌الحکم نوشته شده است ۱۲۰ عدد آنرا ایرانیان نگاشته‌اند.

مقارن با درهم ریختن حکومت عباسیان توسط مغولان و از بین رفتن حکومت مرکزی خلافت هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی بلاد شرقی اسلام را در بر گرفت ولی در عین حال به علت نبودن موانع خارجی بسط فلسفه را نیز امکان پذیر کرد البته این امکان به وقوع نمی‌پیوست مگر به علت ظهور گروهی از حکما و دانشمندان پر قدرتی که در رأس آنان خواجه نصیرالدین طوسی قرار دارد که حکمت بوعلی را احیا کرد و با تأسیس رصدخانه مراغه و حوزه علمی آن بار دگر مشعل علوم عقلی را برافروخت.

از قرن هفتم به بعد تاریخ فلسفه اسلامی و تاریخ فلسفه اسلامی در ایران، در واقع یکی است به استثنای توسعه فلسفه در امپراطوری عثمانی از يك سو و خیلی بیشتر در هند از سوی دیگر که هر دو و باحوزه های علمی و فلسفی ایران و حتی

- ۱- درباره سهروردی رجوع شود به «سه حکیم مسلمان»، به قلم دکتر سیدحسین نصر، ترجمه آقای احمد آرام، تبریز ۱۳۴۵، فصل دوم.
- ۲- این اطلاع را استاد عثمان یحیی که دقیقترین تحقیقات را درباره آثار ابن عربی انجام داده‌اند در اختیار اینجانب قرار داده‌اند.

با زبان فارسی رابطه مستقیم داشته است (۱). تحقیق در تاریخ فلسفه در ایران در این ادوار تازه در چند سال اخیر قدمهای اول خود را برداشته و زمینه های مبهم فراوان وجود دارد که فقط تفحص و تحقیق دانش پژوهان در آینده میتواند آنرا روشن سازد. همچنین تاریخ فلسفه اسلامی در هند و در آسیای صغیر در عصر عثمانی که به مثابه شاخه های این درخت تنومند محسوب میشود هنوز کاملاً ناشناخته مانده و به جز نام چند حکیم و آثارشان هنوز تجسس قابل توجهی که مراحل حیات تفکر فلسفی اسلامی در این سرزمین را روشن سازد انجام نپذیرفته است. برداشتمندان معاصر و آیندگان است که شاخ و برگ این درخت تنومند را که زیر سایه آن ما هم اکنون میزیم و بساید از آن نهایت استفاده را از برای ادامه حیات خود کنیم به ما بشناسانند.

در خاتمه این گفتار لازم است به اهمیت حوزه فلسفی در ایران در احیای علاقه و توجه در قرن اخیر به فلسفه اسلامی در ممالک عربی اشاره کرد. نزد همه محققان در فلسفه اسلامی آثار دانشمندان مصر و سایر کشورهای عربی در زمینه فلسفه اسلامی و مخصوصاً تبعات آنان معروف است، لکن شاید کمتر کسی در ایران به این نکته توجه داشته است که پس از چند قرن رکود در علوم عقلی در مدارس

۱- راجع به تاریخ فلسفه اسلامی در ایران بعد از خواجه نصیر رجوع شود به مقدمه های متعدد آقای سید جلال الدین آشتیانی به کتب ملاصدرا و سبزواری مخصوصاً مقدمه بر شرح المشاعر، مشهد، ۱۳۴۵، (و نیز مقدمه استاد جلال همایی بر همین کتاب) والشواهد - الربوبیه، مشهد، ۱۳۴۶، و نیز مقالات راقم این سطور در کتاب - *A History of Muslim Philosophy* - زیر نظر میان محمد شریف، ۱۹۶۳ - ۱۹۶۶. با انتشار کتاب عظیم و منتخباتی از آثار حکمای ایران از میرداماد تا دوران معاصر، که توسط استاد سید جلال الدین آشتیانی و استاد هنری کربن تألیف شده و جلد اول آن به زودی انتشار خواهد یافت برای بار اول نمونه های متعددی از این خزینه پراراج حکمت آشکار شده راهی از برای تدوین تاریخ دقیق فلسفه در ایران در قرون اخیر افتتاح خواهد شد.

علمی در ممالک عربی و مخصوصاً عدم علاقه به فلسفه و حکمت الهی، ناگهان در قرن گذشته گروهی در دانشگاه ازهر و سایر مراکز علمی مصر به فلسفه اسلامی پرداختند و در آغاز این قرن چندتن از محققان برجسته در زمینه فلسفه اسلامی در زمره علمای تربیت شده این مدارس بودند. این توجه ناگهانی در اثر نفوذ تعالیم سید جمال الدین استرآبادی معروف به افغانی است. سید جمال الدین در ایران درس حکمت خوانده بود و اگر چه شاید به مراحل عالیه در این علم نرسیده بود از نسخ آثار فلسفی موجود در کتابخانه او که توسط خاندان مهدوی به کتابخانه مجلس اهداء شده است برمیآید که در متون فلسفی غور میکرد و حتی فهرستی از مطالب کتاب اسفار تهیه کرده بود. بهر حال احیای تحقیق در فلسفه اسلامی در مصر در قرن گذشته موهون کوشش های او است و در واقع از راه او حوزه فلسفی در ایران علاقه به فلسفه اسلامی را در سایر بلاد عربی اسلامی تجدید کرد و باب نوینی در پژوهش در حکمت الهی و تاریخ آن گشود.

پیوند ایرانیان با فلسفه اسلامی مستمر و پا برجای بوده و امروزه نیز به جای خود باقی است. با استفاده از میراث غنی این حکمت پهناور ایرانیان میتوانند هم چراغی برای راه آینده خود فراهم سازند و هم پرچم تفکر اسلامی را مانند سابق در دست گیرند و هم برای سایر جهانیان راهنمایی باشند در دوره ای که بیش از هر زمان به پیام جاویدان و سرمدی این حکمت احتیاج دارد.